

A Critical Analysis of the Relationship between Spirituality and Justice Based on Substantivity (*Mawḍū'īyyah*) or Instrumentality (*Ṭarīqīyyah*)

Mohammad Shirvani 

Assistant Professor, Department of Education, Faculty of Theology, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. mo_shirvani@sbu.ac.ir

Abstract

This research, with an analytical and critical approach, examines the relationship between spirituality and justice and attempts to clarify whether spirituality in human life is the ultimate end and goal, or an instrument for the realization of social justice. Furthermore, the present research endeavors to demonstrate that this question is not merely a theoretical discussion, but rather a fundamental concern in contemporary social philosophy and applied ethics. Accordingly, two main perspectives have been analyzed: first, the perspective that considers spirituality as having "substantivity" (*Mawḍū'īyyah*) and perceives it as an independent and internal value of the human being; second, the perspective that posits "instrumentality" (*Ṭarīqīyyah*) for spirituality and views it as paving the way for the realization of justice and social ethics. In complementing these two approaches, the present research emphasizes that each of these attitudes possesses extensive backgrounds in various intellectual traditions, ranging from theology to cultural studies and the sociology of religion. The findings of the research demonstrate that each of these two attitudes alone is incomplete. Individual spirituality without social justice leads to individualism and isolation, and justice without spiritual backing transforms into a rigid and soulless order. This result is consistent with many interdisciplinary studies that emphasize the link between internal values and social structures, and it serves as a reminder of the importance of simultaneous attention to both domains. Consequently, the relationship between spirituality and justice is not in opposition, but rather in a bilateral and complementary bond; in such a way that spirituality provides the moral context for the realization of justice, and justice as well guarantees the social ground for the flourishing of spirituality. This dialectic can be the driving engine of positive and sustainable changes in society; because whenever spirituality finds its way to the level of social action, structural justice also acquires depth and meaning. In truth, from the dialectical relationship of justice and spirituality, social felicity (*Sa'ādah*) will be realized. The present research seeks, by elucidating this interactive relationship, to present a balanced model of the link among spirituality, ethics, and justice that can be inspiring in the cultural and social policy-makings of contemporary societies. It is also hoped that this model can provide a foundation for rethinking educational and pedagogical methods, designing social development programs, and strengthening moral cohesion in today's society.

Keywords: Spirituality, Justice, Instrumentality (*Ṭarīqīyyah*), Substantivity (*Mawḍū'īyyah*), Religion (*Dīn*).

Cite this article: Shirvani, M. (2026). A Critical Analysis of the Relationship between Spirituality and Justice Based on Substantivity (*Mawḍū'īyyah*) or Instrumentality (*Ṭarīqīyyah*). *Social-Cultural Studies of Hawzah*, 10(1), p. 273-294. <https://doi.org/10.22034/SCS.2026.73089.1448>

Received: 2025-07-31 ; **Revised:** 2025-10-12 ; **Accepted:** 2025-11-03 ; **Published online:** 2026-03-30

Published by: The Scientific Association for Social Studies of the Seminary

©2026/authors retain the copyright and full publishing rights

Article type: Research Article



تحلیل انتقادی نسبت معنویت با عدالت، براساس موضوعیت یا طریقت

محمد شیروانی^۱

استادیار، گروه معارف، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. mo_shirvani@sbu.ac.ir

چکیده

این پژوهش با رویکردی تحلیلی و انتقادی، به بررسی نسبت میان معنویت و عدالت می‌پردازد و می‌کوشد روشن کند که آیا معنویت در حیات انسانی، غایت و هدف نهایی است یا ابزاری برای تحقق عدالت اجتماعی. افزون بر این، پژوهش حاضر تلاش دارد نشان دهد که این پرسش نه صرفاً یک بحث نظری، بلکه دغدغه‌ای بنیادین در فلسفه اجتماعی و اخلاق کاربردی معاصر است. بر این اساس، دو دیدگاه اصلی مورد تحلیل قرار گرفته است: نخست، دیدگاهی که معنویت را «موضوعیت‌دار» می‌داند و آن را ارزش مستقل و درونی انسان تلقی می‌کند؛ دوم، دیدگاهی که برای معنویت «طریقت» قائل است و آن را زمینه‌ساز تحقق عدالت و اخلاق اجتماعی می‌بیند. در تکمیل این دو رویکرد، پژوهش حاضر تأکید می‌کند که هر یک از این نگرش‌ها دارای پیشینه‌های گسترده‌ای در سنت‌های فکری مختلف، از الهیات گرفته تا مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی دین است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر یک از این دو نگرش به‌تنهایی ناقص است. معنویت فردی بدون عدالت اجتماعی به فردگرایی و انزوا می‌انجامد، و عدالت بدون پشتوانه معنوی به نظمی خشک و بی‌روح تبدیل می‌شود. این نتیجه با بسیاری از مطالعات میان‌رشته‌ای که بر پیوند میان ارزش‌های درونی و ساختارهای اجتماعی تأکید دارند، هم‌خوانی دارد و اهمیت توجه توأمان به هر دو ساحت را یادآور می‌شود. در نتیجه، نسبت میان معنویت و عدالت نه در تقابل، بلکه در پیوندی دوسویه و تکمیلی قرار دارد؛ به گونه‌ای که معنویت بستر اخلاقی تحقق عدالت را فراهم می‌کند و عدالت نیز زمینه اجتماعی شکوفایی معنویت را تضمین می‌سازد. این دیالکتیک می‌تواند موتور محرک تغییرات مثبت و پایدار در جامعه باشد؛ زیرا هرگاه معنویت به سطح عمل اجتماعی راه یابد، عدالت ساختاری نیز عمق و معنا پیدا می‌کند. در حقیقت از رابطه دیالکتیکی عدالت و معنویت، سعادت اجتماعی متحقق خواهد شد. پژوهش حاضر در پی آن است که با تبیین این رابطه تعاملی، الگویی متوازن از پیوند میان معنویت، اخلاق و عدالت ارائه دهد که بتواند در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع معاصر الهام‌بخش باشد. همچنین امید می‌رود که این الگو بتواند مبنایی برای بازاندیشی در شیوه‌های تعلیم و تربیت، طراحی برنامه‌های توسعه اجتماعی و تقویت انسجام اخلاقی در جامعه امروز فراهم آورد.

واژه‌های کلیدی: معنویت، عدالت، طریقت، موضوعیت، دین.

استاد به این مقاله: شیروانی، محمد (۱۴۰۵). تحلیل انتقادی نسبت معنویت با عدالت، براساس موضوعیت یا طریقت. مطالعات فرهنگی

اجتماعی حوزه، ۱۰(۱)، ص ۲۷۳-۲۹۴. <https://doi.org/10.22034/SCS.2026.73089.1448>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۹؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۷/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۲؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۱/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی ناشر: انجمن علمی مطالعات اجتماعی حوزه نویسنده: نویسنده‌ان دارندة حق‌مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند. ۱۴۰۵/ @



۱. مقدمه

مسئله نسبت میان معنویت و عدالت، از بنیادی‌ترین مباحث در فلسفه اخلاق، جامعه‌شناسی دین و فلسفه سیاسی است. در جهان معاصر، بحران‌های اخلاقی، فردگرایی افراطی، و گسترش بی‌عدالتی‌های ساختاری، دوباره این پرسش را زنده کرده که آیا معنویت می‌تواند نقشی واقعی در سامان دادن به عدالت اجتماعی ایفا کند یا نه. پرسش اصلی این پژوهش آن است که: آیا معنویت به خودی خود (به‌مثابه غایت و ارزش مستقل انسانی) موضوعیت دارد، یا آنکه تنها در صورتی اصیل و معتبر است که به عدالت اجتماعی منجر شود؟ این پرسش به نوعی دوگانگی دیرینه میان «معنویت فردی» و «عدالت اجتماعی» را بازتاب می‌دهد. از یک‌سو، سنت‌های عرفانی و فلسفی، معنویت را هدف نهایی کمال انسانی دانسته‌اند؛ از سوی دیگر، نظریه‌های اخلاق اجتماعی بر این باورند که معنویت بدون عدالت، به تجربه‌ای فردی و منفعل فروکاسته می‌شود. اهمیت این بحث در آن است که روشن شدن نوع رابطه میان معنویت و عدالت، می‌تواند چارچوب نظری جدیدی برای فهم نقش دین و اخلاق در جامعه فراهم آورد. اگر معنویت غایت نهایی تلقی شود، وظیفه عدالت حفظ بستر رشد معنوی افراد خواهد بود؛ اما اگر معنویت طریق و ابزار تحقق عدالت دانسته شود، باید نظام‌های تربیتی، فرهنگی و حقوقی بر پایه ارزش‌های معنوی طراحی شوند تا عدالت اجتماعی تضمین گردد. بنابراین، هدف اصلی پژوهش حاضر، تحلیل انتقادی دو رویکرد «موضوعیت» و «طریقت» معنویت نسبت به عدالت و تبیین آثار نظری و عملی هر یک است. پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که تبیین دقیق این نسبت، نه تنها به فهم عمیق‌تر عدالت از منظر دینی و انسانی کمک می‌کند، بلکه می‌تواند الگویی برای برقراری تعادل میان نیازهای درونی انسان و الزامات اجتماعی ارائه دهد. پرسش اصلی آن است که آیا معنویت فی‌نفسه و بذات برای رشد و کمال فردی موضوعیت دارد، یا اینکه بیش‌تر به عنوان طریقی در خدمت عدالت اجتماعی و ایجاد نظم اخلاقی در کنار قانون عمل می‌کند. برای پاسخ به این پرسش، از روش تحلیلی-توصیفی استفاده شده است. ابزار تحقیق شامل مرور ادبیات نظری موجود در حوزه فلسفه اخلاق، جامعه‌شناسی دین و اندیشه‌های فلسفی معاصر بوده و فرایند پژوهش بر مقایسه دو رویکرد عمده استوار است: یکی، معنویت به‌مثابه غایت فردی و دیگری، معنویت به‌مثابه ابزار تحقق عدالت. یافته‌ها نشان می‌دهد که در دیدگاه نخست، معنویت غایت نهایی انسان و عامل خودیافتگی و تعالی فردی است و عدالت پیامد طبیعی آن محسوب می‌شود. در دیدگاه دوم، معنویت ابزاری برای تحقق عدالت در سطح اجتماعی تلقی می‌شود و بدون عدالت، معنویت ناقص خواهد بود. در نهایت، معنویت و عدالت اگرچه رابطه‌ای دوسویه دارند و معنویت بستر اخلاقی تحقق عدالت را فراهم می‌سازد و عدالت نیز امکان شکوفایی معنویت فردی را در سطح جامعه تضمین می‌کند، اما در حقیقت این عدالت است که عنوان غایت را به خود اختصاص داده است. وقتی معنویت خادم شد و نه مخدوم، دیگر نمی‌توان به معنویت‌های خودساخته و شخصی و هیجانی، نام معنویت نهاد، چراکه



این نظرگاه نسبت به معنویت، حتی می‌تواند به سبب محوریت و فضیلت داشتن ذاتی‌اش، گاهی به فراخور موقعیت در تضاد با عدالت قرار گیرد، به این معنا که انسان را در موقعیت‌های مختلف، قضاوت مدارانه و موضع‌گیرانه دخالت نمی‌دهد، بلکه انسان را به سکوت و سکون وامی‌دارد و هر چیزی را که انسان را در معرکه، هیاهو و دافعه قرار می‌دهد، برحذر می‌دارد. در معنویت طریقتی، احوالات شخصی و گرایش‌های احساسی و حمایت‌ها و جانبداری‌های اطرافیان، معیار قلمداد نمی‌شود، بلکه اقتضانات عینی و قواعد حقانی، مطمح نظر است. اگر انسان بخواهد معنویت را در یک چارچوب مشخصی قرار دهد، در واقع در حال پذیرش معنویت دینی است؛ چراکه دین یعنی ارائه یک بسته عمومی که در جهت محتوا و شکل واجد تشابه و یکسانی است، در حقیقت دین برای استثناء هم قاعده می‌آفریند، مانند آنجایی که بحث عبادت مطرح می‌شود، برای مریض و مسافر و... ایده روان و ساده‌تری را ارائه می‌کند، نه اینکه به عهده خود فرد بگذارد، چرا که می‌خواهد با تشتت و پراکندگی و شخصی‌مداری و نسبی‌گرایی تقابل کند، تحصیل معنویت غیر فرایندمدارانه و تعمیم‌پذیرانه، اگرچه می‌تواند در غیر هنگامه‌های چالشی و مصداقی، آرامش و رضایتمندی ایجاد کند، اما چون به تعارض مصادیق در همسویی با یک مفهوم قرار گرفت، یا در چالش‌ها، بغرنج‌ها و معرکه‌ها قرار گرفت، نمی‌تواند ایده گسترده ارائه کند، ایده‌ای که همگان را در تحقق پیشرفت یا امنیت همسو و همگرا کند، از این‌رو انسان‌های معنوی با تشعب‌های فردی که به سبب تعارض منافع به وجود آمده، بسیار نحیف و ضعیف می‌شوند و دیگر نه تنها راه فضل برای آنان بسته می‌شود، بلکه راه عدل هم مسدود خواهد شد. انسان معنوی در بیرون موقعیت پر تنش، جایی که مسئله‌ها و بحران‌ها خاموش و مهجور هستند، در آرامش تنفس می‌کند، اما چون به چالش رسید، می‌بیند نمی‌تواند که قضاوت و موضع‌گیری درستی از خود نشان دهد و یا نمی‌تواند تشکل، بسیج و تجمع همسو و کنش‌گر و همگرا تأسیس نماید.

۲. پیشینه پژوهش

در ادبیات غربی، رابطه میان معنویت و عدالت از دو منظر اصلی بررسی شده است: **فلسفه اخلاق و دین**: فیلسوفانی چون جان رالز^۱ عدالت را بنیاد نظم اجتماعی می‌دانند، در حالی که متفکرانی چون مارتا نوسباوم و چارلز تیلور بر نقش ارزش‌ها و هویت‌های معنوی در شکل‌گیری مفهوم عدالت تأکید کرده‌اند. همچنین در فلسفه الهیات مسیحی، نویسندگانی همچون رینهولد نیبور نشان داده‌اند که عدالت اجتماعی بدون بُعد معنوی و اخلاقی ناقص است.

علوم اجتماعی: پژوهش‌های معاصر در جامعه‌شناسی دین بیانگر آن است که معنویت شخصی می‌تواند به تعهد بیشتر نسبت به عدالت اجتماعی بینجامد (Putnam & Campbell, 2010). در سنت

1. Justice as Fairness



اسلامی، پیوند میان معنویت و عدالت بسیار پررنگ است. قرآن کریم عدالت را غایت رسالت انبیاء معرفی می‌کند (لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ). عارفانی چون مولوی و ابن‌عربی، عدالت را میوه سلوک معنوی دانسته‌اند. در فلسفه اسلامی نیز از فارابی تا ملاصدرا، عدالت نه صرفاً قاعده‌ای حقوقی، بلکه حقیقتی وجودی و مرتبط با کمال نفس معرفی شده است. در پژوهش‌های ایرانی، آثاری از آیت‌الله جوادی آملی و استاد مطهری پیوند عمیق میان معنویت و عدالت را تبیین کرده‌اند. با این وجود، پژوهش تطبیقی جامعی که معنویت و عدالت را همزمان در سنت اسلامی و فلسفه غرب بررسی کند، کمتر دیده می‌شود.

۳. روش پژوهش

این پژوهش به شیوه‌ای نظری-تحلیلی و بر پایه مطالعه اسنادی انجام شده است. در مرحله نخست، منابع کلاسیک و معاصر مرتبط با دو مفهوم معنویت و عدالت گردآوری و طبقه‌بندی شدند. سپس با رویکردی تحلیلی-انتقادی، دیدگاه‌های موجود در حوزه الهیات، فلسفه اخلاق و جامعه‌شناسی بررسی و مقایسه گردید تا ابعاد مختلف رابطه میان معنویت و عدالت شناسایی شود. در این فرایند از روش تحلیل مفهومی برای تبیین معنای دقیق هر یک از مفاهیم و از تحلیل مقایسه‌ای برای ارزیابی نقاط قوت و ضعف دو رویکرد موضوعیت و طریقت استفاده شد. هدف آن بود که بدون اتکاء به داده‌های میدانی، با تکیه بر شواهد متنی و استدلال عقلانی، چارچوبی نظری برای فهم پیوند تعاملی میان معنویت، اخلاق و عدالت استخراج شود.

۴. بیان مسأله

مسئله معنویت در دنیای امروز یکی از بنیادی‌ترین موضوعاتی است که هم در فلسفه اخلاق، هم در جامعه‌شناسی دین و هم در فلسفه سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. در شرایطی که جوامع معاصر با بحران‌های اخلاقی، فردگرایی افراطی، مصرف‌گرایی و بی‌عدالتی‌های ساختاری مواجه‌اند، پرسش از جایگاه معنویت، اهمیتی دوچندان یافته است. در واقع، آنچه انسان مدرن را به چالش می‌کشد، تنها کمبود ابزارهای حقوقی و قانونی برای برقراری عدالت نیست، بلکه مسئله خلأ معنوی و ضعف درونی انسان‌ها در رعایت اخلاق و تعهد به دیگری نیز هست. با این حال، نسبت معنویت با عدالت همچنان محل مناقشه است: آیا معنویت فی‌نفسه و بذات برای رشد و کمال فردی موضوعیت دارد؟ یا اینکه معنویت بیشتر به عنوان ابزاری (طریقت) در خدمت عدالت اجتماعی و اخلاق جمعی است؟ این پرسش در بطن خود نوعی دوگانگی میان معنویت فردی و عدالت اجتماعی را بازتاب می‌دهد. از منظر برخی مکاتب، معنویت غایت نهایی حیات انسانی است. در سنت‌های عرفانی و فلسفی، معنویت به معنای حرکت انسان به سوی کمال، خودیافتگی و خودبسندگی تلقی می‌شود. در این نگاه، عدالت نه یک هدف مستقیم، بلکه ثمره و نتیجه طبیعی تربیت معنوی است. به بیان دیگر، اگر افراد جامعه به معنویت



واقعی دست یابند، عدالت به صورت تبعی و غیرمستقیم در جامعه محقق می‌شود. نمونه روشن این دیدگاه را می‌توان در سنت کانتی مشاهده کرد که بر اصل «خودآیینی اخلاقی» و «غایت بودن انسان» تأکید می‌کند (Kant, 1788). در مقابل، برخی دیگر از اندیشه‌ها معنویت را ابزاری در خدمت عدالت می‌دانند. در این نگرش، معنویت بدون تحقق عدالت، ناقص و ناکافی است. از نگاه جان رالز، عدالت «اولین فضیلت نهادهای اجتماعی» است (Rawls, 1971). بنابراین، اگر معنویت فردی منجر به ساخت ساختارهای عادلانه نشود، کارکرد اجتماعی خود را از دست می‌دهد. در سنت اسلامی نیز متفکرانی چون ملاصدرا با طرح «حرکت جوهری نفس» به این نکته اشاره می‌کنند که تعالی معنوی فرد همواره با شکوفایی اجتماعی و اخلاقی همراه است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸). به این ترتیب، مقاله حاضر در پی آن است که ضمن بررسی این دو رویکرد، به تحلیل نسبت معنویت و عدالت بپردازد و نشان دهد که این دو نه در تعارض، بلکه در نوعی رابطه دوسویه قرار دارند. نقطه عزیمت این مقاله پرسشی است که در ادبیات فلسفی و اجتماعی کمتر به شکل مستقیم مطرح شده است: آیا معنویت موضوعیت ذاتی دارد یا طریقت اجتماعی؟ معنویت حقیقتی است که هیچ‌گونه نقطه عطفی با ظلم‌پذیری ندارد. براین اساس، انسان معنوی کسی است که در مقابل طاغوت و ظلم سر سازش فرود نمی‌آورد، بلکه به مبارزه با نظام سلطه و طاغوت برمی‌خیزد، چراکه معنویت اصیل و حقیقی در ذات خود ظلم‌ستیزی و ناسازگاری با طاغوت را همراه دارد. محصول «معنویت منهای عدالت» چیزی جز محافظه‌کاری و لذت‌های فردی نیست، معنویتی که خود را در عدالت جای نمی‌دهد، سنخیتی با معنویت اصیل که ظلم‌ناپذیری جزء مختصات آن است، ندارد. همچنانکه ساری گشتن «عدالت منهای معنویت» در جامعه، بنیان معنویت را ویران خواهد کرد. معنویت همانطور که با «عقلانیت» قابلیت تعریف پیدا می‌کند، از سوی دیگر با عدالت ترابط معنایی دارد. چراکه از شاخصه‌های عدالت، سکوت نکردن در مقابل ظلم و استبداد است، کما اینکه حضرت علی (ع) که خود اسطوره و اسوه کامل معنویت، عدالت و عقلانیت توأمان است، فرمودند: «أَحْسَنُ الْعَدْلِ نَصْرُ الْمَظْلُومِ؛ بهترین عدالت، یاری مظلوم است» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۲). یکی از مهم‌ترین ارکان یاری مظلوم، تقابل با ظالم در جهت تحقق عدالت است. اگر بخواهیم امور را با ضدشان تعریف کنیم (ابن سینا، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۵۶)، ضد عدل ظلم خواهد بود و بی‌تفاوتی به ظلم، مایه ترویج و تأیید و تکثیر آن بوده و روشن است که معنا با ظلم نمی‌سازد. انسان‌ها زمانی که ظلمی درمی‌گیرند، یا مظلوم هستند، یا ظالم هستند، یا ساکت هستند، ولی نه ظالم بودن و نه مظلوم بودن، بلکه شاهد ظلم بودن و واکنش نشان ندادن، رفته‌رفته انسان را ظالم می‌کند و قطعاً ظلم و ظالم با معنا و معنویت نمی‌سازد. اگر معنویت بخواهد فرایندی را طی کند، نظام رفتاری و فکری را برای معنویت تحصیل کند که منجر به عدالت شود، در حقیقت روش و راهبرد و رویکرد پیدا می‌کند. پس، روشن است که دیگر بی‌نظام نیست و این خود یعنی معنویت دینی.

۵. تحلیل واژگان

۵-۱. عدالت و معنویت

عدالت را معمولاً با دو تعریف متفاوت تعریف می‌کنند، نخست برخی در تعریف آن می‌گویند عدالت عبارت است از: «وضع کل شیء فی موضعه؛ عدل، هر چیزی را در جای خودش قرار دادن است». در مقابل، برخی دیگر عدالت را به «اعطاء کل ذی حق حقه؛ دادن حقوق افراد براساس شایستگی‌ها» تعریف کرده‌اند. طبق این دو تعریف مذکور، بازگشت همه وظایف و تکالیف به عدالت است. در واقع شما در هر موضعی اگر به تکلیف خود عمل کنید، یعنی حق کسی را به او بدهید و یا چیزی را در سر جای خود قرار دهید، به عدل رفتار کرده‌اید. حال با این تعریف از عدالت، معنویت در ذیل آن قرار گرفته و بسترسازی حکومت برای تأمین نیازهای معنوی و تعالی آنها، بخشی از پروسه عدالت خواهد بود. معنای مذکور از عدالت، معنای وسیع و عام است که شامل همه چیز می‌شود، اما می‌توان معنای دیگری از عدالت داشت که در دل همین معنای اول قرار دارد و آن عدالت اجتماعی است (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۳۶). عدالت در اجتماعات انسانی پیشینه‌ای به درازای عمر بشر دارد و همواره در طول تاریخ، اذهان اندیشمندان را به خود معطوف کرده است. در واقع، عدل همان قانون عام و فراگیری است که نظام خلقت بر محور آن استوار شده است. عباراتی که از امیرمومنان (ع) همچون «العدلُ یصنعُ الأمورَ مَوَاضِعَهَا...» (نهج البلاغه، خطبه ۹۸) در مورد عدالت وارد شده، در مقام بیان تعریف ماهیت و چیستی عدالت نیست، بلکه متوجه بیان غایت عدالت است، یعنی غایت عدالت عبارت است از قرار گرفتن امور در مواضع خویش. بنابراین، گزینش یکی از تعاریف چهارگانه فوق برای عدالت، با توجه به این فرمایش حضرت غلط است. معنویت عبارت است از اصالت دادن به عالم معنا در مقابل عالم ماده. عالم وجود را دارای دو لایه مادی و معنوی یا ظاهری و باطنی می‌داند. حکماء و گفتمان دینی انسان را به مثابه نسخه کوچک و عصاره عالم وجود، دارای دو بُعد می‌دانند: «انسان دو جنبه دارد: جنبه معنوی، و جنبه ظاهری. جنبه ظاهری همین است که می‌بینید، و همین دنیا است که می‌بینید، و همین مادیت است که مشهود است. جنبه معنوی جنبه دیگری است که ماورای این عالم است؛ در انسان است» (ملاصدرا، ۱۴۰۱م، ج ۳، ص ۵۶). آنگاه که انسان اصالت را به جنبه معنوی و ماورائی خویش دهد و نظر به ماوراء افکند، معناگرا خواهد بود، در این صورت خواهد بود که تمامی افعال و کنش‌های وی بر مبنای جهت بعد معنوی‌اش قرار خواهد گرفت. اخلاص و تکلیف‌مداری جزء لازم ماهیت کنش انسان معنوی بوده و نگاه او به عالم ماده، نگاهی ابزاری و در راستای سیر استکمالی «خود عالی» وی است. البته این تعریف از معنویت با نظر بر جنبه‌های متافیزیکی تعبیر شده است، در حالی که امروزه خصوصاً در گرایش‌های روانشناسی مثبت‌گرا، معنویت یعنی رضایتمندی عقلانی و خرسندی پایدار و امید به زندگی داشتن و معنادار بودن زندگی و در اکنون زندگی کردن که جملگی بر یک سبک زندگی متعادل استوار شده است.



۲-۵. طریقت و موضوعیت

طریقت و موضوعیت دو مفهوم کلیدی در فلسفه و علم کلام هستند که به ویژه در مباحث مربوط به شناخت‌شناسی و اخلاق مورد بحث قرار می‌گیرند. این دو مفهوم به نوعی با هم مرتبط هستند، اما تفاوت‌های اساسی نیز دارند. طریقت به معنای «راه» یا «روش» است. در این زمینه، طریقت به شیوه‌ها و روش‌هایی اشاره دارد که برای رسیدن به یک هدف یا حقیقت خاص استفاده می‌شود. در واقع، طریقت بر روی فرآیندها و ابزارهایی تمرکز دارد که برای دستیابی به یک نتیجه خاص از آن‌ها استفاده می‌کنیم. موضوعیت به معنای «موضوع» یا «محتوا» است. این مفهوم بیشتر بر روی خود موضوع یا محتوای مورد بحث تمرکز دارد. موضوعیت به ویژگی‌ها و خصوصیات خود موضوع اشاره دارد و اینکه چه چیزی در واقع مورد بررسی قرار می‌گیرد. این دو مفهوم معمولاً با هم کار می‌کنند؛ یعنی برای رسیدن به یک هدف (موضوع) نیاز داریم تا از روش‌ها (طریقت) مناسب استفاده کنیم. البته یکی از مسائلی که در حوزه تعریف طریقت و موضوعیت نیازمند تدقیق است، مراتب و جهات مختلف است. به این معنا که معنویت نسبت به عدالت طریقت دارد، اما شاید نسبت به عبادت موضوعیت داشته باشد، یا معنویت مقدمه نسبت به عقلانیت و ذی‌المقدمه نسبت به معنویت باشد، ولی در قبال عدالت متفاوت شود، مانند آنچه که در حوزه فلسفه در خصوص، بالقوه و بالفعل معنا می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۳؛ حاجی سبزواری، ۱۳۷۸، ص ۴۳). امور در مواجهه با پیشین خود فعلیت و در مواجهه با پسین خود قوه دارند.

۳-۵. طریقت و موضوعیت/ تعارض یا تعامل؟

از منظر برخی مکاتب، معنویت غایت نهایی حیات انسانی است. در سنت‌های عرفانی و فلسفی، معنویت به معنای حرکت انسان به سوی کمال، خودیافتگی و خودبسندگی تلقی می‌شود. در این نگاه، عدالت نه یک هدف مستقیم، بلکه ثمره و نتیجه طبیعی تربیت معنوی است. به بیان دیگر، اگر افراد جامعه به معنویت واقعی دست یابند، عدالت به صورت تبعی و غیرمستقیم در جامعه محقق می‌شود. نمونه روشن این دیدگاه را می‌توان در سنت کانتی مشاهده کرد که بر اصل «خودآیینی اخلاقی» و «غایت بودن انسان» تأکید می‌کند (Kant, 1788). در مقابل، برخی دیگر از اندیشه‌ها معنویت را ابزاری در خدمت عدالت می‌دانند. در این نگرش، معنویت بدون تحقق عدالت ناقص و ناکافی است. از نگاه جان رالز، عدالت «اولین فضیلت نهادهای اجتماعی» است (Rawls, 1971). بنابراین، اگر معنویت فردی منجر به ساخت ساختارهای عادلانه نشود، کارکرد اجتماعی خود را از دست می‌دهد. در سنت اسلامی نیز متفکرانی چون ملاصدرا با طرح «حرکت جوهری نفس» به این نکته اشاره می‌کنند که تعالی معنوی فرد همواره با شکوفایی اجتماعی و اخلاقی همراه است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸). به این ترتیب، مقاله حاضر در پی آن است که ضمن بررسی این دو رویکرد، به تحلیل نسبت معنویت و عدالت بپردازد و نشان دهد که این دو نه در تعارض، بلکه در نوعی رابطه دوسویه قرار دارند. نقطه عزیمت این مقاله پرسشی است که



در ادبیات فلسفی و اجتماعی کمتر به شکل مستقیم طرح شده است: آیا معنویت موضوعیت ذاتی دارد یا طریقت اجتماعی؟ در حقیقت سوپه فردی معنویت اولویت دارد، یا تبعات و آثار برآمده از آن؟ یعنی اگر معنویت به عدالت ختم نشود، بازهم محوریت و فضیلت اولویت دارد، یا تنها در صورتی یک معنویت کامل پدید می‌آید که در فرایند مشخصی به حق‌مداری و داد و عدالت برسد؟ چراکه وقتی قدرت به یک نهاد و فرد رسید، باید از راهکارهای مختلفی بهره برد تا نتواند و نتواند به ضغفاء و زیردستان آسیب برسانند، در واقع در این دیدگاه معنویت یک عامل بازدارنده است تا یک غایت موضوعیت‌مدار. از این‌رو اگر مشخص شود که معنویت صورتی ابزارگونه دارد و نه هدف‌گونه، نظام تربیتی، اخلاقی و فکری عوض خواهد شد. مسئله اصلی از همین‌جا ناشی می‌شود: آیا باید معنویت را هدف نهایی حیات انسانی دانست و عدالت را صرفاً نتیجه‌جانبی آن؟ یا اینکه معنویت تنها زمانی معتبر است که به عدالت منجر شود؟ به بیان دیگر، آیا عدالت از تبعات معنویت است؟ یا معنویت وسیله‌ای برای تحقق عدالت؟ البته نه تنها بایستی نقش معنویت در علت‌غایی یا علت‌معد بودن مشخص شود، بلکه باید نقش معرفت، عبادت و طهارت (اخلاق) و معاشرت و سیاست هم مشخص شود، تا بتوان موضع‌گیری درستی در هنگام نظام‌سازی منطق فکری بشر ایفا نمود.

پاسخ به این پرسش نه تنها جنبه نظری دارد، بلکه پیامدهای عملی نیز به همراه خواهد داشت. اگر معنویت صرفاً موضوعیت داشته باشد، ممکن است به فردگرایی عرفانی و بی‌توجهی به جامعه منجر شود. اما اگر معنویت تنها به طریقت تقلیل یابد، خطر فروکاستن معنویت به ابزاری در خدمت سیاست و حقوق، وجود دارد. در رویکرد طریقتی، معنویت یک ارزش فی‌نفسه و مستقل است. معنویت یعنی حرکت به سوی حقیقت، تعالی و کمال درونی انسان. چنین معنویتی، حتی اگر به عدالت اجتماعی منجر نشود، باز هم ارزشمند و اصیل تلقی می‌شود. عارفان مسلمان مانند مولانا و ابن عربی، معنویت را «غایت انسان» می‌دانند که ثمرات بیرونی آن (از جمله عدالت) صرفاً پیامدهای ثانویه‌اند. به تعبیر علامه طباطبایی، «عدالت نتیجه طبیعی ایمان و تقواست» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴). روشن است که انسان نمی‌تواند دوغایت اصیل داشته باشد؛ یعنی اگر عدالت غایت بایدها و نبایدهای آدمی باشد، امور، هویتی معدگونه خواهند داشت.

در نقطه مقابل، معنویت تنها زمانی معتبر و معنادار است که در خدمت عدالت و اخلاق اجتماعی قرار گیرد. در این رویکرد، اگر انسان معنوی در زندگی فردی خود به تعالی برسد، اما در عرصه اجتماعی نسبت به رنج دیگران بی‌تفاوت باشد، معنویت او ناکارآمد است. به تعبیر سید حسین نصر، «معنویت اسلامی همواره با مسئولیت اجتماعی و عدالت همراه است» (Nasr, 1975). این دیدگاه را می‌توان در آموزه‌های دینی نیز مشاهده کرد. قرآن کریم ایمان را همواره با عمل صالح و عدالت پیوند می‌زند. یکی از مهم‌ترین رویکردها در اندیشه فلسفی و دینی، تلقی معنویت به‌مثابه موضوعیت ذاتی است. در این نگاه،



معنویت نه وسیله‌ای برای تحقق هدفی دیگر، بلکه خود غایت و هدف نهایی حیات انسانی به‌شمار می‌آید. عرفای مسلمان، به‌ویژه مولوی و ابن‌عربی، معنویت را به‌عنوان مسیر بازگشت انسان به حقیقت می‌دانند. مولوی در مثنوی بارها تأکید می‌کند که انسان معنوی در پی «بازگشت به اصل» بوده و هدف این مسیر، اتصال به حقیقت مطلق است، نه الزاماً برقراری عدالت اجتماعی. به تعبیر او: «این همه گفتند لیک اندر بسیج / بی عمل را کی توان کردن مریج» (مولوی، ۱۳۸۸، ص ۵۶). در این نگاه، معنویت یک سفر درونی است که فرد را از خود محدود به خود مطلق پیوند می‌زند. عدالت اگر هم پدید آید، نتیجه طبیعی تحول درونی سالک است، نه هدف اصلی این مسیر. علامه طباطبایی بر این باور است که عدالت اجتماعی محصول طبیعی ایمان و تقواست (طباطبایی، ۱۳۷۴). از نظر او، انسان وقتی به معنویت و ایمان حقیقی دست یابد، عدالت به‌طور خودکار در روابط اجتماعی ظهور می‌کند. بنابراین، عدالت «تابع» معنویت است، نه غایت مستقل. در این دستگاه فکری، معنویت اصالت دارد و عدالت پیامد آن است. در فلسفه غرب، کانت جایگاه ویژه‌ای برای معنویت فردی قائل است. کانت (۱۷۸۸) در «نقد عقل عملی» بر اصل «خودآیینی» تأکید می‌کند؛ به این معنا که ارزش اخلاقی یک عمل در این است که از روی وظیفه و از اراده آزاد فرد سرچشمه گرفته باشد. برای کانت، معنویت و اخلاق درونی فرد، هدف اصلی است. عدالت اجتماعی در جامعه‌ای از افراد خودآیین و وظیفه‌مدار محقق می‌شود، اما عدالت نتیجه فرعی است، نه هدف نخستین. در روان‌شناسی معنوی معاصر نیز، رویکردهایی مانند نظریه «خودشکوفایی» آبراهام مازلو معنویت را غایت فردی می‌دانند. به باور مازلو (۱۹۶۴)، انسان در بالاترین سطح نیازهای خود به «خودشکوفایی» و تجربه‌های اوج می‌رسد که نوعی معنویت است. این معنویت به فرد آرامش، معنا و رضایت می‌دهد و عدالت صرفاً می‌تواند پیامد ثانویه آن باشد. بنابراین، در رویکرد «موضوعیت»، معنویت یک ارزش فی‌نفسه و غایت نهایی انسان است. عدالت اجتماعی، اگر هم رخ دهد، نتیجه طبیعی و غیرمستقیم معنویت است. این نگاه، هرچند اصالت معنویت را پاس می‌دارد، اما خطر فردگرایی افراطی و بی‌توجهی به مسئولیت اجتماعی را نیز در پی دارد. در نقطه مقابل، دیدگاهی که معنویت را غایت و موضوعیت ذاتی می‌داند، جریانی شکل گرفته که معنویت را اساساً در خدمت عدالت اجتماعی و اخلاق جمعی می‌بیند. در این رویکرد، معنویت اگر به عدالت منتهی نشود، ناکامل یا حتی بی‌اعتبار خواهد بود. رالز (۱۹۷۱) تأکید می‌کند که عدالت «اولین فضیلت نهادهای اجتماعی» است. او با طرح مفهوم «پرده جهل» نشان می‌دهد که افراد اگر بدون آگاهی از جایگاه واقعی‌شان در جامعه تصمیم بگیرند، به اصولی خواهند رسید که عادلانه‌تر است. در این دستگاه فکری، عدالت مقدم بر هر ارزش دیگری قرار می‌گیرد و معنویت فردی تنها در صورتی معتبر است که بتواند در ساخت نهادها و قواعد اجتماعی عادلانه نقش‌آفرین باشد. دورکیم (۱۹۹۵) نیز دین و معنویت را اساساً در پیوند با جامعه تعریف می‌کند. از نظر او، آیین‌ها و تجربه‌های معنوی در خدمت انسجام اجتماعی‌اند. بنابراین، معنویت، بیش از



آنکه هدفی فردی باشد، ابزاری برای حفظ همبستگی و نظم جمعی است. در آموزه‌های اسلامی، معنویت همواره با عدالت و عمل صالح پیوند خورده است. قرآن کریم بارها ایمان را همراه با عمل صالح ذکر می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل، ۹۰). ایمان و معنویت بدون عدالت در قرآن بی‌ارزش شمرده می‌شود. بر همین اساس، متفکران مسلمان معاصر بر این باورند که معنویت اصیل باید در عرصه اجتماع متجلی شود و یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تجلی آن، عدالت اجتماعی است. نصر (۱۹۷۵) به شدت از تقلیل معنویت به تجربه‌ای صرفاً فردی انتقاد می‌کند. او بر این باور است که معنویت اسلامی همواره با مسئولیت اجتماعی گره خورده است. از نگاه نصر، جدایی میان معنویت و عدالت محصول مدرنیته است و بازگشت به سنت اسلامی مستلزم پیوند دوباره این دو است. این دیدگاه گرچه معنویت را با مسئولیت اجتماعی پیوند می‌زند و از انزواگرایی فردی جلوگیری می‌کند، اما با خطراتی هم مواجه است. نخست اینکه، معنویت در این رویکرد گاه به ابزار سیاست و حقوق فروکاسته می‌شود. به‌ویژه در جوامعی که نهاد دین و دولت درهم تنیده‌اند، معنویت ممکن است استقلال خود را از دست داده و صرفاً در خدمت مشروعیت‌بخشی به ساختار قدرت قرار گیرد. در رویکرد «طریقتی»، معنویت تنها زمانی اصالت دارد که به عدالت اجتماعی منجر شود. در این نگرش، عدالت نه پیامد تبعی معنویت، بلکه غایت اصلی آن است. بنابراین، معنویت به‌مثابه یک وسیله و راه برای تحقق عدالت تلقی می‌شود. این نگاه قدرت زیادی در جهت‌دهی به نهادهای اجتماعی دارد، اما در عین حال می‌تواند به تقلیل‌گرایی و ابزارانگاری معنویت منجر شود. در کنار دو رویکرد اصلی (موضوعیت و طریقتی)، جریانی میان‌راهی وجود دارد که تلاش می‌کند معنویت را هم به عنوان ارزش ذاتی فردی و هم به‌مثابه راهی برای تحقق عدالت اجتماعی در نظر گیرد. این دیدگاه‌های تلفیقی، به جای تقابل، از رابطه دوسویه معنویت و عدالت سخن می‌گویند.

ملاصدرا (۱۳۸۳) نظریه «حرکت جوهری» را مطرح می‌کند. از نگاه او، نفس انسان در سیر تکاملی خویش دائماً در حال حرکت از مرتبه مادی به مرتبه عقلانی و معنوی است. این سیر معنوی فرد، البته در خلأ رخ نمی‌دهد؛ بلکه در متن جامعه و روابط انسانی شکل می‌گیرد. ملاصدرا عدالت را نتیجه طبیعی کمال معنوی می‌داند، اما در عین حال معتقد است که جامعه عادل نیز زمینه‌ساز رشد معنوی فرد است. بنابراین، عدالت و معنویت در نگاه او رابطه‌ای دوطرفه دارند: معنویت فردی به عدالت اجتماعی می‌انجامد و عدالت اجتماعی به‌نوبه خود بستری برای رشد معنویت فراهم می‌سازد. فارابی (۱۹۹۳) جامعه ایده‌آل را مبتنی بر پیوند میان اخلاق، معنویت و سیاست توصیف می‌کند. در مدینه فاضله، حاکم کسی است که خود به مرتبه عالی معنویت و حکمت رسیده باشد و از این طریق عدالت را در جامعه محقق کند. در اینجا، معنویت فردی رهبر و عدالت اجتماعی در سطح کلان جامعه به‌طور کامل درهم تنیده‌اند. این نگرش نشان می‌دهد که فارابی میان معنویت (به‌عنوان هدف فردی) و عدالت (به‌عنوان نظم



اجتماعی) تقابل نمی‌بیند، بلکه تحقق هر دو را مشروط به یکدیگر می‌داند. در فلسفه معاصر نیز اندیشمندانی وجود دارند که به پیوند دوسویه معنویت و عدالت تأکید کرده‌اند. تیلور (۱۹۸۹) نشان می‌دهد که هویت اخلاقی و معنوی فرد بدون چارچوب‌های اجتماعی و عدالت‌محور قابل تحقق نیست. او معنویت را امری فردی - اجتماعی می‌داند که در تعامل با ساختارهای عادلانه جامعه شکل می‌گیرد. همچنین در روان‌شناسی مثبت‌گرا، پژوهشگران بر این نکته تأکید دارند که شکوفایی معنوی فرد زمانی پایدار است که در تعامل سازنده با اجتماع قرار گیرد (Seligman, 2011). بنابراین، معنویت حقیقی همان قدر که به خودیافتگی فردی مربوط است، به مشارکت اجتماعی و احساس عدالت نیز پیوند خورده است. مزیت دیدگاه‌های تلفیقی این است که از افراط در فردگرایی معنوی یا فروکاستن معنویت به ابزار سیاست پرهیز می‌کنند. در این رویکرد، معنویت نه صرفاً «موضوعیت» دارد و نه صرفاً «طریقت»، بلکه هم‌غایت فردی است و هم‌ابزاری برای عدالت اجتماعی. به بیان دیگر، اگر معنویت را صرفاً فردی بدانیم، خطر انزواگرایی و بی‌توجهی به رنج دیگران به‌وجود می‌آید. اگر معنویت را صرفاً ابزاری برای عدالت بدانیم، خطر تقلیل و بی‌اصالتی معنویت پدید می‌آید. نگاه تلفیقی با پذیرش هر دو بعد، تلاش می‌کند تصویری جامع‌تر از نقش معنویت در حیات انسانی ارائه دهد. دیدگاه‌های تلفیقی نشان می‌دهند که معنویت و عدالت در یک رابطه تعاملی و مکمل قرار دارند. عدالت اجتماعی بدون معنویت تهی از عمق اخلاقی است و معنویت فردی بدون عدالت اجتماعی به انزوا و ناکارآمدی منجر می‌شود. بنابراین، برای دستیابی به جامعه‌ای متعادل، باید معنویت و عدالت را هم‌زمان و در پیوند با یکدیگر تقویت کرد.

۶. تجلی رابطه معنویت و عدالت در قانون و ساختار اجتماعی

نسبت میان معنویت و عدالت تنها به حوزه اندیشه فلسفی محدود نمی‌شود، بلکه در بستر قانون، سیاست و ساختار اجتماعی نیز نمودهای عینی و کارکردی پیدا می‌کند. جوامعی که در پی تحقق عدالت اجتماعی‌اند، ناگزیر باید به نوعی پشتوانه معنوی و اخلاقی تکیه کنند، تا عدالت صرفاً در حد قانون خشک و صوری باقی نماند. در این میان، نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران یکی از نمونه‌های شاخص پیوند نهادینه شده میان عدالت و معنویت به‌شمار می‌آید. در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظام جمهوری اسلامی بر پایه «ایمان به خدای یکتا، وحی الهی و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا» استوار شده است. همچنین در اصل سوم، دولت موظف شده تا با استفاده از همه امکانات خود، «محیطی مساعد برای رشد فضائل اخلاقی براساس ایمان و تقوا» و نیز «تأمین عدالت اجتماعی، رفع تبعیض و ایجاد برادری اسلامی» فراهم سازد (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸). این اصول نشان می‌دهد که در سطح قانون، عدالت و معنویت نه دو مقوله جداگانه، بلکه دو بُعد از یک منظومه ارزشی واحد به‌شمار آمده‌اند. عدالت بدون معنویت، فاقد پشتوانه درونی و اخلاقی خواهد بود؛ و معنویت بدون عدالت، از تحقق اجتماعی خود بازمی‌ماند. از سوی دیگر، در سیره علوی،



پیوند میان معنویت و عدالت در عالی‌ترین شکل خود متجلی شده است. امام علی (ع) در فرمان معروف خود به مالک اشتر، عدالت را نه صرفاً یک نظم حقوقی، بلکه «سلوک معنوی قدرت» می‌داند. آن حضرت می‌فرماید:

«دل خود را سرشار از رحمت بر مردم کن و نسبت به آنان محبت و لطف روا دار؛ زیرا آنان یا برادر دینی تو هستند یا در آفرینش با تو یکسان‌اند» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳). این عبارت، وحدت عدالت اجتماعی و کرامت معنوی انسان را در قالب یک اصل بنیادین بیان می‌کند. عدالت در نگاه امام علی (ع)، تنها با تزکیه درونی، خشوع و احساس مسئولیت اخلاقی در برابر مردم تحقق می‌یابد. به تعبیر مطهری، «عدالت علوی، اخلاقی‌ترین و معنوی‌ترین شکل عدالت در تاریخ اندیشه اسلامی است» (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۴۵). در سنت فلسفی اسلامی نیز متفکرانی چون فارابی، ملاصدرا و علامه طباطبایی، نسبت عدالت و معنویت را در چارچوب نظام اجتماعی تحلیل کرده‌اند. فارابی (۱۹۹۳) جامعه مطلوب را براساس پیوند میان حکمت نظری، فضیلت اخلاقی و عدالت سیاسی بنا می‌کند. او بر این باور است که تنها در جامعه‌ای که حاکمان آن از مرتبه کمال معنوی برخوردار باشند، عدالت پایدار خواهد بود. ملاصدرا (۱۳۸۳) عدالت را «ثمره سیر جوهری نفس به سوی کمال عقلانی و الهی» می‌داند و بر نقش تربیت معنوی در تحقق عدالت تأکید می‌کند. علامه طباطبایی (۱۳۷۴) با الهام از قرآن، عدالت را نتیجه طبیعی ایمان و تقوا معرفی می‌کند و میان معنویت با عدالت اجتماعی پیوند وجودی برقرار می‌سازد.

در اندیشه معاصر، نصر (۱۹۷۵) بر این نکته تأکید دارد که معنویت اصیل اسلامی تنها در صورتی معنا دارد که در عرصه عدالت اجتماعی و مسئولیت انسانی تجلی یابد. او جدایی میان معنویت و عدالت را یکی از پیامدهای ویرانگر مدرنیته می‌داند. همچنین آمارتیا سن در نظریه «قابلیت‌ها» (۲۰۰۹) بر این باور است که عدالت تنها در صورتی تحقق می‌یابد که افراد بتوانند براساس ارزش‌های درونی و معنوی خود زندگی کنند. در این نگاه، معنویت نوعی ظرفیت اخلاقی درونی است که عدالت را از حالت قانونی به سطح زیست‌جهان انسانی ارتقاء می‌دهد. بر این اساس، می‌توان گفت که معنویت و عدالت در ساختار اجتماعی، دو نیروی مکمل‌اند: قانون و نهادها قالب بیرونی عدالت را شکل می‌دهند، و معنویت محتوای درونی و اخلاقی آن را تأمین می‌کند. جامعه‌ای که یکی از این دو را نادیده بگیرد، یا به خشک‌سری حقوقی گرفتار می‌شود، یا به انفعال اخلاقی. تنها در پیوند این دو است که می‌توان از عدالت به‌عنوان «نظام اخلاقی قدرت» یاد کرد؛ نظامی که نه از ترس مجازات، بلکه از ایمان به کرامت انسان سرچشمه می‌گیرد. از این منظر، معنویت و عدالت باید در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و اجتماعی به‌صورت هم‌زمان تقویت شوند. نظام آموزشی، حقوقی و رسانه‌ای، اگر به تربیت اخلاقی و معنوی انسان نپردازد، عدالت اجتماعی را در سطحی سطحی و شکننده رها خواهد کرد. همان‌طور که هابرماس (۱۹۹۲) در نظریه «عقلانیت ارتباطی» تصریح می‌کند که، مشروعیت نهادهای اجتماعی زمانی پایدار



می ماند که بر بنیان های اخلاقی و معنوی استوار باشد. به بیان دیگر، عدالت بدون معنویت، از درون تهی است و معنویت بدون عدالت، از بیرون بی اثر.

۶-۱. مقایسه دو رویکرد اصلی

رویکردی که معنویت را فی نفسه و بذات غایت می داند، قدرت زیادی در حفظ اصالت معنویت دارد. در این نگاه، معنویت نه تابع سیاست است و نه ابزار حقوق؛ بلکه حقیقتی درونی و مستقل از نهادهای بیرونی است. عرفان اسلامی، کانت و برخی متفکران معاصر مانند آبراهام مازلو نمونه های برجسته این خط فکری اند. نقطه قوت این دیدگاه، تأکید بر «ارزش درونی» معنویت است؛ به این معنا که حتی اگر در جامعه عدالت برقرار نشود، معنویت فردی همچنان ارزش و اعتبار دارد. اما ضعف آن در این است که در سطح اجتماعی می تواند به فردگرایی افراطی و نوعی «بی عملی اجتماعی» منجر شود. عارف منزوی که تنها به سلوک فردی مشغول است، ممکن است در برابر بی عدالتی های اجتماعی سکوت کند. در مقابل، رویکردی که معنویت را ابزار عدالت می داند، نقطه قوتش در کارکرد اجتماعی آن است. در این نگاه، معنویت بی ثمر و بی معناست؛ مگر آنکه به عدالت منجر شود. رالز، دورکیم و نصر نمونه هایی از این دیدگاه اند. نقطه قوت این نگرش، پیوند مستقیم معنویت با زندگی جمعی و نهادهای اجتماعی است. چنین رویکردی می تواند از سوء استفاده فردی از معنویت جلوگیری کند. اما ضعفش این است که خطر ابزارانگاری معنویت را در پی دارد. اگر معنویت فقط برای عدالت باشد، در واقع استقلال و اصالت خود را از دست می دهد و به ابزاری برای نظم سیاسی یا حقوقی بدل می شود. یکی از پرسش های مهم در اینجا نقش قانون است. اگر قانون به تنهایی بتواند جلوی آسیب زدن افراد به یکدیگر را بگیرد، آیا باز هم معنویت ضرورتی دارد؟ پاسخ این است که قانون هرچند می تواند از بیرون رفتار انسان را کنترل کند، اما نمی تواند انگیزه های درونی او را تغییر دهد. عدالت قانونی بدون معنویت، به شکلی حداقلی از عدالت منجر می شود که تنها بر پایه اجبار است. در مقابل، معنویت به عدالت عمق می بخشد؛ زیرا انگیزه های درونی فرد را برای رعایت حقوق دیگران تقویت می کند. همان طور که کانت (۱۷۸۸) می گوید: «هیچ قانونی نمی تواند ما را مجبور به عشق ورزیدن کند؛ تنها اخلاق و ایمان درونی است که چنین نیرویی دارد». اگر معنویت بدون عدالت، خطر انزواگرایی دارد و عدالت بدون معنویت، خطر بی روح شدن، پس می توان گفت که معنویت و عدالت یک رابطه دوسویه دارند:

- معنویت فردی بستر اخلاقی تحقق عدالت اجتماعی را فراهم می کند.

- عدالت اجتماعی نیز زمینه شکوفایی معنویت فردی را تضمین می کند.

این تعامل را می توان در فلسفه ملاصدرا و فارابی دید. ملاصدرا عدالت را نتیجه طبیعی حرکت نفس به سوی کمال می داند، اما در عین حال جامعه عادل را شرط تحقق معنویت فردی معرفی می کند. فارابی نیز مدینه فاضله را بر پیوند میان معنویت فردی رهبران و عدالت اجتماعی استوار می سازد.



۶-۲. پیامدهای عملی برای جوامع معاصر

در دنیای امروز، این بحث پیامدهای عملی مهمی دارد: اگر جامعه‌ای تنها به معنویت فردی تکیه کند (مثلاً از طریق آموزه‌های عرفانی یا روان‌شناسی مثبت‌گرا)، اما نهادهای عادلانه نداشته باشد، نتیجه آن نابرابری ساختاری و بی‌عدالتی خواهد بود. اگر جامعه‌ای فقط به عدالت حقوقی تکیه کند (مثلاً قوانین سخت‌گیرانه بدون توجه به معنویت)، نتیجه آن جامعه‌ای خشک، بی‌روح و پر از اجبار خواهد بود. راه‌حل، پذیرش نگاه تلفیقی است: تقویت هم‌زمان معنویت فردی و عدالت اجتماعی. این نگاه می‌تواند در طراحی نظام‌های آموزشی، تربیتی و حقوقی جوامع معاصر نقش کلیدی ایفا کند. با توجه به نقاط قوت و ضعف دو رویکرد، می‌توان چارچوبی جدید پیشنهاد داد:

- **سطح فردی:** معنویت به مثابه غایت (خودیافتگی، خودآیینی، کمال معنوی).
- **سطح اجتماعی:** معنویت به مثابه طریق (بستر اخلاقی برای عدالت، انسجام اجتماعی، جلوگیری از ظلم)

این چارچوب دوسطحی به ما کمک می‌کند که از افراط در فردگرایی و ابزارانگاری پرهیز کنیم. معنویت در سطح فردی و طریقت در سطح اجتماعی موضوعیت دارد. از مجموع بحث‌ها می‌توان نتیجه گرفت که معنویت و عدالت نه در تضاد، بلکه در رابطه‌ای دیالکتیکی و متقابل قرار دارند. هیچ‌یک بدون دیگری به طور کامل محقق نمی‌شود: معنویت بدون عدالت، به فردگرایی منزوی می‌انجامد. عدالت بدون معنویت، به نظم خشک و بی‌روح منجر می‌شود. تنها در تعامل این دو است که جامعه‌ای انسانی، عادل و معنوی شکل می‌گیرد. یکی از چالش‌های نظری در مباحث فلسفه اخلاق، الهیات اجتماعی و علوم انسانی این است که جایگاه معنویت در نسبت با عدالت چگونه تعریف می‌شود. آیا معنویت غایتی ذاتی است که صرفاً به توسعه فردی می‌پردازد، یا آنکه در مقام ابزاری در خدمت عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد؟ تحلیل این پرسش مستلزم بررسی در سه سطح فردی، نهادی و اجتماعی بوده و همچنین نیازمند تأمل در الگوهای نظری متفاوتی است که معنویت و عدالت را یا متعارض، یا هم‌راستا، یا هم‌افزا در نظر می‌گیرند. در سطح نخست، معنویت اغلب به‌عنوان نوعی جست‌وجوی معنا در زندگی فردی و تلاشی برای خودیافتگی، خودباوری و آرامش درونی مطرح می‌شود. فرانکل (Frankl, 2000) معنویت را جوهره‌ای از اراده معطوف به معنا می‌داند که حتی در سخت‌ترین شرایط، فرد را به سمت تعالی سوق می‌دهد. این نگرش به معنویت آن را مستقل از ساختارهای اجتماعی می‌بیند و عدالت را تنها پیامد جانبی رشد معنوی می‌داند. مطالعات روان‌شناسی مثبت نیز بر این بعد تأکید کرده‌اند. برای نمونه، کینگ و بویاتریس



(Boyatzis & et al., 2015) نشان داده‌اند که تجربه‌های معنوی فردی می‌تواند به افزایش همدلی و کاهش رفتارهای آسیب‌زا منجر شود. در این چارچوب، عدالت نه به‌عنوان هدف اولیه، بلکه به‌مثابه نتیجه ضمنی رشد اخلاقی و معنوی افراد ظهور می‌یابد. اما در سطح نهادی، عدالت تنها در پرتو ساختارهای حقوقی و سیاسی معنا پیدا می‌کند. راولز (۱۹۷۱) عدالت را «نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی» معرفی می‌کند و آن را وابسته به توزیع منصفانه حقوق و فرصت‌ها می‌داند. بنابراین، معنویت به‌تنهایی نمی‌تواند جایگزین قانون و نهادهای عادلانه شود؛ زیرا عدالت مستلزم مکانیسم‌های اجرایی و ساختاری است.

با این حال، معنویت در سطح نهادی می‌تواند نقشی اصلاح‌گر و تکمیلی ایفا کند. به‌عنوان مثال، یک قاضی یا سیاست‌گذار معنوی صرفاً به اجرای نص قانون اکتفاء نمی‌کند، بلکه می‌کوشد روح عدالت را در تصمیمات خود منعکس سازد. این همان چیزی است که هابرمس (۱۹۹۲) از آن به‌عنوان «عقلانیت ارتباطی» یاد می‌کند؛ جایی که هنجارهای اخلاقی و معنوی در فرایند گفت‌وگویی اجتماعی به تقویت مشروعیت قانون کمک می‌کنند. در سطح سوم، یعنی سطح اجتماعی، عدالت بدون معنویت به امری صرفاً شکلی و صوری فروکاسته می‌شود. نهادهای حقوقی می‌توانند توزیع عادلانه را تضمین کنند، اما بدون پشتوانه معنوی، عدالت به صورت یک اجبار قانونی باقی می‌ماند. معنویت با ایجاد اعتماد، همبستگی اجتماعی و وجدان جمعی به عدالت بُعدی اخلاقی و درونی می‌بخشد. به تعبیر سن (۲۰۰۹)، عدالت تنها در بستر کنش‌های اجتماعی و قابلیت‌های واقعی افراد قابل تحقق است. معنویت در اینجا به‌عنوان منبعی برای انگیزش اخلاقی عمل می‌کند و افراد را به مشارکت فعال در تحقق عدالت ترغیب می‌سازد. با وجود این، رابطه معنویت و عدالت خالی از تعارض نیست. در برخی رویکردهای فردگرایانه، معنویت به تجربه درونی و شخصی فروکاسته می‌شود و نسبت چندانی با عدالت جمعی برقرار نمی‌کند. تیلور (۱۹۸۹) هشدار می‌دهد که چنین معنویتی می‌تواند به نوعی «خودبستگی انزواگرایانه» منجر شود که عدالت اجتماعی را نادیده می‌گیرد. از سوی دیگر، اگر عدالت تنها در سطح شکلی و قانونی باقی بماند، بدون پیوند با معنویت، خطر ابزاری شدن و از دست دادن مشروعیت اخلاقی وجود دارد. ریکور (۱۹۹۲) این وضعیت را «فاصله میان اخلاق و هنجار» می‌نامد؛ جایی که عدالت بدون بُعد معنوی نمی‌تواند اعتماد اجتماعی را حفظ کند.

۳-۶. سه الگوی رابطه معنویت و عدالت

براساس ادبیات موجود، می‌توان سه الگوی اصلی برای تبیین رابطه معنویت و عدالت ترسیم کرد:
الگوی ذاتی:^۱ معنویت غایت درونی است و عدالت تنها پیامد فرعی آن محسوب می‌شود (Frankl, 2000).

1. Intrinsic



الگوی ابزاری^۱ معنویت در خدمت تحقق عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد (Rawls, 1971; Sen, 2009). الگوی تعامل دوسویه^۲ معنویت و عدالت به صورت متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند؛ معنویت به عدالت روح می‌بخشد و عدالت زمینه عینی گسترش معنویت را فراهم می‌سازد (Nussbaum, 2011; Zohar & Marshall, 2000). با توجه به مباحث فوق، روشن می‌شود که هیچ‌یک از دو الگوی نخست به تنهایی قادر به تبیین کامل رابطه معنویت و عدالت نیستند. معنویت اگر صرفاً به غایت فردی تقلیل یابد، عدالت اجتماعی را برنخواهد آورد؛ و عدالت اگر صرفاً شکلی و نهادی باشد، بدون معنویت مشروعیت اخلاقی و پایداری لازم را نخواهد داشت. از این رو، الگوی سوم، یعنی تعامل دوسویه، کارآمدتر به نظر می‌رسد. عدالت و معنویت به‌طور هم‌افزا یکدیگر را تقویت می‌کنند: عدالت، ساختار بیرونی و نهادی لازم را برای گسترش معنویت فراهم می‌آورد و معنویت با ایجاد اعتماد و وجدان اخلاقی، عدالت را از سطح شکلی به سطحی عمیق و پایدار ارتقاء می‌دهد. به تعبیر هابرمس (۱۹۹۲)، تنها در چنین تعامل پویایی است که می‌توان به جامعه‌ای رسید که هم از نظر قانونی و هم از نظر اخلاقی عادلانه باشد.

۶-۴. فرهنگ، معنویت و عدالت

رابطه میان فرهنگ و معنویت از دیرباز مورد توجه فیلسوفان، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بوده است. فرهنگ به‌عنوان نظامی از باورها، ارزش‌ها و هنجارها، چارچوبی فراهم می‌کند که در آن تجربه‌های معنوی شکل می‌گیرند و معنا پیدا می‌کنند. به تعبیر تیلور (۱۹۸۹)، هویت معنوی فرد همواره در دل روایت‌های فرهنگی ساخته می‌شود و بدون این بستر نمی‌توان به فهم درستی از معنویت دست یافت. از سوی دیگر، عدالت نیز در هر جامعه‌ای بر مبنای هنجارها و ارزش‌های فرهنگی خاصی تفسیر و اعمال می‌شود. بنابراین، بررسی نسبت معنویت و عدالت بدون توجه به فرهنگ، تصویری ناقص ارائه می‌دهد. مطالعات بین‌فرهنگی نشان داده‌اند که معنویت در فرهنگ‌های مختلف صورت‌بندی‌های متفاوتی پیدا می‌کند. برای مثال، در جوامع آسیایی که بر جمع‌گرایی تأکید دارند، معنویت غالباً به‌عنوان تجربه‌ای مشترک و مرتبط با مسئولیت‌های اجتماعی تلقی می‌شود. در مقابل، در فرهنگ‌های غربی که فردگرایی محور اصلی است، معنویت بیشتر در قالب جست‌وجوی درونی، خودیافتگی و آزادی فردی فهم می‌گردد (Hofstede, 2001). این تمایز فرهنگی نشان می‌دهد که معنویت نه یک مقوله جهان‌شمول صرف، بلکه مفهومی انعطاف‌پذیر است که در بسترهای فرهنگی گوناگون، معانی متفاوتی می‌یابد. عدالت نیز همانند معنویت تحت تأثیر فرهنگ قرار دارد. در فرهنگ‌هایی که بر همبستگی و اخلاق جمعی تأکید دارند، عدالت بیشتر به معنای توزیع برابر منابع و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر است. در حالی که در فرهنگ‌های فردگرا، عدالت بیشتر به‌عنوان احترام به حقوق فردی و آزادی‌های شخصی تعبیر می‌شود. سن

1. Instrumental
2. Reciprocal



(۲۰۰۹) با طرح نظریه «قابلیت‌ها» نشان می‌دهد که عدالت تنها زمانی معنا دارد که افراد در بستر فرهنگی خود توانایی تحقق زندگی معنادار را داشته باشند. به بیان دیگر، عدالت یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه در دل واقعیت‌های فرهنگی تفسیر می‌شود. از منظر نظری می‌توان گفت، فرهنگ حلقه واسطی است که معنویت فردی را به عدالت اجتماعی پیوند می‌دهد. اگر فرهنگ جامعه معنویت را تشویق و تقویت کند، معنویت فردی می‌تواند به مسئولیت اجتماعی و در نهایت به عدالت جمعی منجر شود. اما اگر فرهنگ جامعه مبتنی بر ارزش‌های رقابتی و فردگرایانه افراطی باشد، معنویت ممکن است به تجربه‌ای صرفاً شخصی فروکاسته شود و ارتباط چندانی با عدالت اجتماعی پیدا نکند (Ricoeur, 1992). برای مثال، در جوامعی که فرهنگ دینی غلبه دارد، معنویت و عدالت اغلب به صورت درهم‌تنیده دیده می‌شوند و عدالت به عنوان تجلّی بیرونی ایمان درک می‌گردد. در مقابل، در جوامع سکولارتر، عدالت ممکن است در سطح قوانین و نهادها، و معنویت در سطح تجربه‌های فردی باقی بماند. در این میان نقش فرهنگ آن است که میان این دو حوزه پل بزند و امکان شکل‌گیری رابطه‌ای پویا و متقابل میان معنویت و عدالت را فراهم سازد. با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ نه تنها بستر شکل‌گیری معنویت است، بلکه چارچوب تفسیری عدالت نیز محسوب می‌شود. معنویت بدون فرهنگ به تجربه‌ای فردی و گاه انتزاعی فروکاسته می‌شود و عدالت بدون فرهنگ به قاعده‌ای خشک و صوری تبدیل می‌گردد. تنها از رهگذر فرهنگ است که معنویت می‌تواند به عدالت معنا بخشد و عدالت می‌تواند زمینه بروز معنویت را در سطح اجتماعی فراهم آورد.

۷. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که نسبت میان معنویت و عدالت را نمی‌توان به یکی از دو حالت مطلق «موضوعیت ذاتی» یا «طریقیّت ابزاری» فروکاست، بلکه این دو مفهوم در رابطه‌ای دیالکتیکی و تکمیلی با یکدیگر قرار دارند. بررسی دیدگاه‌های فلسفی، عرفانی و اجتماعی از فارابی و ملاصدرا تا رالز، نصر و سن، آشکار ساخت که هرگاه معنویت از عدالت جدا شود، به تجربه‌ای فردی و غیرکارکردی تبدیل می‌شود؛ و عدالت بدون پشتوانه معنوی نیز به ساختاری صوری، تحمیلی و فاقد عمق اخلاقی فروکاسته می‌گردد (Nasr, 1975; Rawls, 1971; Sen, 2009). از منظر فلسفه اسلامی، معنویت بُعد درونی و تربیتی عدالت است، همان‌گونه که عدالت نیز تجلّی بیرونی و اجتماعی معنویت محسوب می‌شود. ملاصدرا عدالت را «نتیجه حرکت جوهری نفس به سوی کمال عقلانی» می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۸۳). علامه طباطبایی (۱۳۷۴) آن را ثمره طبیعی ایمان و تقوا معرفی می‌کند. این نگاه نشان می‌دهد که عدالت پایدار، تنها در بستر تزکیه درونی و ایمان قابل تحقق است. در سطح اجتماعی، بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز گویای همین پیوند است: اصول دوم و سوم قانون، عدالت اجتماعی را هم‌زمان با رشد فضایل اخلاقی و ایمان دینی طرح می‌کنند (قانون اساسی، ۱۳۵۸). این هم‌نشینی نشان می‌دهد که



عدالت در اندیشه اسلامی نه صرفاً محصول قانون، بلکه نتیجه «معنویت نهادینه شده» است. در همین راستا، امام علی (ع) در نهج البلاغه عدالت را در پیوند با رحمت و تقوا قرار می‌دهد و از حاکمان می‌خواهد دل‌های خود را از محبت مردم آکنده سازند (نهج البلاغه، نامه ۵۳). این نمونه‌ها بیانگر آن است که معنویت اصیل، کارکردی اجتماعی دارد و در برابر قدرت، نقش بازدارنده و اصلاح‌گر ایفا می‌کند (مطهری، ۱۳۷۲). پژوهش حاضر با بررسی نسبت معنویت و عدالت نشان داد که این دو نه در تعارض، بلکه در رابطه‌ای دوسویه و تکمیلی قرار دارند. در آغاز، دو رویکرد اصلی مطرح شد: یکی، معنویت به مثابه موضوعیت که آن را غایت نهایی حیات انسانی و مستقل از عدالت اجتماعی می‌دانست؛ و دیگری، معنویت به مثابه طریقت که آن را ابزاری در خدمت عدالت و مسئولیت اجتماعی تلقی می‌کرد. هر یک از این دو دیدگاه نقاط قوت و ضعف خاص خود را داشتند. رویکرد موضوعیت بر ارزش ذاتی معنویت تأکید داشت و از تقلیل آن به ابزاری اجتماعی پرهیز می‌کرد، اما در سطح اجتماعی به خطر فردگرایی و بی‌توجهی به عدالت دچار می‌شد. در مقابل، رویکرد طریقت، معنویت را به‌طور جدی با عدالت اجتماعی گره می‌زد، اما خطر ابزارانگاری و فروکاستن معنویت به سیاست یا حقوق را در پی داشت. دیدگاه‌های تلفیقی، به‌ویژه در فلسفه ملاصدرا، فارابی و برخی متفکران معاصر، کوشیدند این دوسویه را به هم پیوند دهند. در این نگاه، معنویت در سطح فردی موضوعیت دارد، اما در سطح اجتماعی طریقت. این رویکرد توانست تصویری جامع‌تر و متوازن‌تر از نسبت معنویت و عدالت ارائه دهد.

نتیجه نهایی این پژوهش آن است که:

معنویت در بعد فردی، غایت و هدف نهایی انسان است و به خودیافتگی و کمال منجر می‌شود. عدالت در بعد اجتماعی، ثمره و پیامد تحقق معنویت فردی است، اما در عین حال زمینه‌ساز رشد بیشتر معنویت فردی نیز هست.

جامعه‌ی عادل بدون افراد معنوی دوام نمی‌آورد و افراد معنوی بدون جامعه عادل به شکوفایی کامل نمی‌رسند.

از این رو، می‌توان گفت، معنویت و عدالت در رابطه‌ای دیالکتیکی و متقابل قرار دارند که بدون یکی، دیگری ناقص خواهد بود. این یافته می‌تواند برای سیاست‌گذاری‌های آموزشی، تربیتی و اجتماعی جوامع معاصر الهام‌بخش باشد. بحث حاضر نشان داد که نسبت میان معنویت و عدالت نه امری ساده و خطی، بلکه رابطه‌ای چندلایه و پیچیده است که باید در سه سطح فردی، نهادی و اجتماعی بررسی شود. در سطح فردی، معنویت به‌عنوان فرایند خودیافتگی و جست‌وجوی معنا، به کاهش رفتارهای آسیب‌زا و تقویت همدلی منجر می‌شود و از این رهگذر، عدالت به‌طور غیرمستقیم تحقق می‌یابد. در سطح نهادی، عدالت تنها در پرتو ساختارهای قانونی و توزیع منصفانه حقوق و فرصت‌ها معنا می‌گیرد؛ با این حال،



بدون حضور عنصر معنویت، عدالت صرفاً در حد یک سازوکار شکلی باقی می‌ماند. در سطح اجتماعی نیز، معنویت از طریق ایجاد همبستگی، اعتماد و وجدان جمعی، عدالت را به سطحی اخلاقی و پایدار ارتقاء می‌دهد. نتیجه تحلیل نظری این است که هیچ‌یک از دو رویکرد «معنویت به‌مثابه غایت ذاتی» یا «معنویت در خدمت عدالت» به‌تنهایی کفایت نمی‌کنند. الگوی سوم، یعنی تعامل دوسویه میان معنویت و عدالت، به نظر جامع‌تر و کارآمدتر می‌آید. براساس این الگو، معنویت و عدالت در یک رابطه هم‌افزا یکدیگر را تقویت می‌کنند: عدالت بستر نهادی لازم برای بروز و گسترش معنویت را فراهم می‌آورد و معنویت، عدالت را از سطح شکلی به سطحی درونی و اخلاقی ارتقاء می‌بخشد. از این منظر، جامعه عادلانه جامعه‌ای است که نه‌تنها قوانین منصفانه دارد، بلکه از پشتوانه معنوی برای مشروعیت و پایداری عدالت برخوردار است. چنین جامعه‌ای به تعبیر هابرمس (۱۹۹۲)، جامعه‌ای است که در آن عقلانیت ارتباطی و وجدان اخلاقی جمعی، قانون را مشروع می‌سازد. همچنین به تعبیر سن (۲۰۰۹)، عدالت در این چارچوب تنها یک توزیع منابع نیست، بلکه قابلیت واقعی برای زیستن به‌مثابه انسان است. در نهایت می‌توان گفت که پیوند معنویت و عدالت برای ساختن آینده اجتماعی پایدار و انسانی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. هرگونه تلاش برای جداسازی این دو مفهوم، یا به انزوای معنویت و فردگرایی افراطی می‌انجامد، یا به عدالت صوری و بی‌روح. تنها با ترکیب این دو است که می‌توان به جامعه‌ای رسید که در آن هم کرامت انسانی و هم برابری اجتماعی به‌طور هم‌زمان پاس داشته شود.



منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

- ابن سینا، ابوعلی (۱۳۶۷). *الاشارات التنبیهاة*. بیروت: دارالتراث.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۷۸). *شرح منظومه*. قم: نشر دفتر تبلیغات.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۴.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۳). *نهایه الحکمه*. قم: نشر دفتر تبلیغات.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸). *حقوق و سیاست در قرآن*. تهران: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). *عدالت علوی*. تهران: صدرا.
- ملاصدرا، محمدابراهیم (۱۳۸۳). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة*. قم: دار احیاء التراث، ج ۸.
- ملاصدرا، محمدابراهیم (۱۴۰۱ق). *الشواهد الربوبیة*. قم: نشر اسوه، ج ۳.
- مولوی، ملارومی (۱۳۸۸). *مثنوی معنوی (دفتر پنجم)*. تهران: نشر نی.
- Boyatzis, R.E. & et al. (2015). *Developing sustainable leaders through coaching and compassion*. Academy of Management Learning & Education.
- Durkheim, E. (1995). *The elementary forms of religious life*. (K. E. Fields, Trans.). Free Press.
- Farabi (1993). *Al-Farabi on the perfect state: Abu Nasr al-Farabi's Mabadi Ara' ahl al-madina al-fadila*. Oxford University Press.
- Frankl, V.E. (2000). *Man's Search for Meaning*. Boston: Beacon Press.
- Habermas, J. (1992). *Between Facts and Norms: Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Hofstede, G. (2001). *Culture's Consequences: Comparing Values, Behaviors, Institutions, and Organizations Across Nations* (2nd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- Kant, I. (1788). *Critique of practical reason*. Cambridge University Press.
- Maslow, A.H. (1964). *Religions, values, and peak-experiences*. Ohio State University Press.
- Nasr, S.H. (1975). *Islam and the plight of modern man*. George Allen & Unwin.
- Nussbaum, M. (2011). *Creating Capabilities: The Human Development Approach*. Cambridge, MA: Belknap Press.
- Putnam, R.D. & Campbell, D.E. (2010). *American Grace: How Religion Divides and Unites Us*. New York: Simon & Schuster.
- Rawls, J. (1971). *A theory of justice*. Harvard University Press.
- Ricoeur, P. (1992). *Oneself as Another*. Chicago: University of Chicago Press.
- Sen, A. (2009). *The Idea of Justice*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Zohar, D., & Marshall, I. (2000). *Spiritual Capital: Wealth We Can Live By*. San Francisco: Berrett-Koehler.